

با توجه به دسترسی سریع، کم هزینه، و متنوع به اینترنت، و حضور داستان های کوتاه فراوان بر روی آن، و وجود انواع چاپگرهای « Printer » ارزان بها، کم کم دارد جا برای رمان که از این مزایای بهره است تنگ می شود.

علاقه به نگارش رمان نیز، به سبب زحمت و بخصو وقتی که نیاز دارد چون گذشته نمی باشد، بخصوص که، معلوم هم نیست ماحصل زایش مطلوبی از آب درآید، و با اقبال خوانندگان روبرو شود.

البته رمان های سرشناس، پرمحتوا، با نگارشی زیبا، پیراسته و همبند و پر کشش کم نیستند. چه رمان های کلاسیک، و چه آنهایی که در یکی دو دهه اخیر و تا کنون عرضه شده اند. طبیعی است که تعدادی از آنها، پاره های دنیای ادبیات داستانی ما را تشکیل می دهند. اما خواندن آنها زمان لازم و حتما مکان لازم نیاز دارد. تصورش را بکنید، رمانی حدود ۶۰۰ تا هزار صفحه، و با جلد شمیم، چه وزنی می تواند داشته باشد. و خب خواندن چنین کتابی نوعی آمادگی لازم دارد که ندرتن دست می دهد. و چنانچه اصلی ترین هدف نگارش، خواننده شدن باشد، « که هست » رمان سهم قابل توجهی نخواهد داشت.

بدون شک تعداد اندکی خواننده حرفه ای خواهد داشت، و نقد هائی نیز ترتیب داده خواهد شد، ولی آیا این کافی است؟

همین کتاب پر هیاهوی « دن آرام » شولوخوف، چه در تولد اول، که در اوج برو بیای حزب توده بود، و دستور بود که، از طرف اعضا خوانده شود، و چه حالا در تولد اخیر به ترجمه زنده یاد: احمد شاملو، رقم قابل توجهی خواننده نداشته است.

با نگاه به تعداد خوانندگان هر یک از این شکل های داستانی، و نگاه دیگری به آمار هائی که در این رابطه تهیه شده است، صدای ناقوس مرگ رمان به خوبی شنیده می شود. علاوه بر این علل در سطح جهانی، چفت و بست سانسور در سر زمین ما مزید دیگری است بر علت، که در شرایط فعلی کاریش هم نمی توان کرد.
